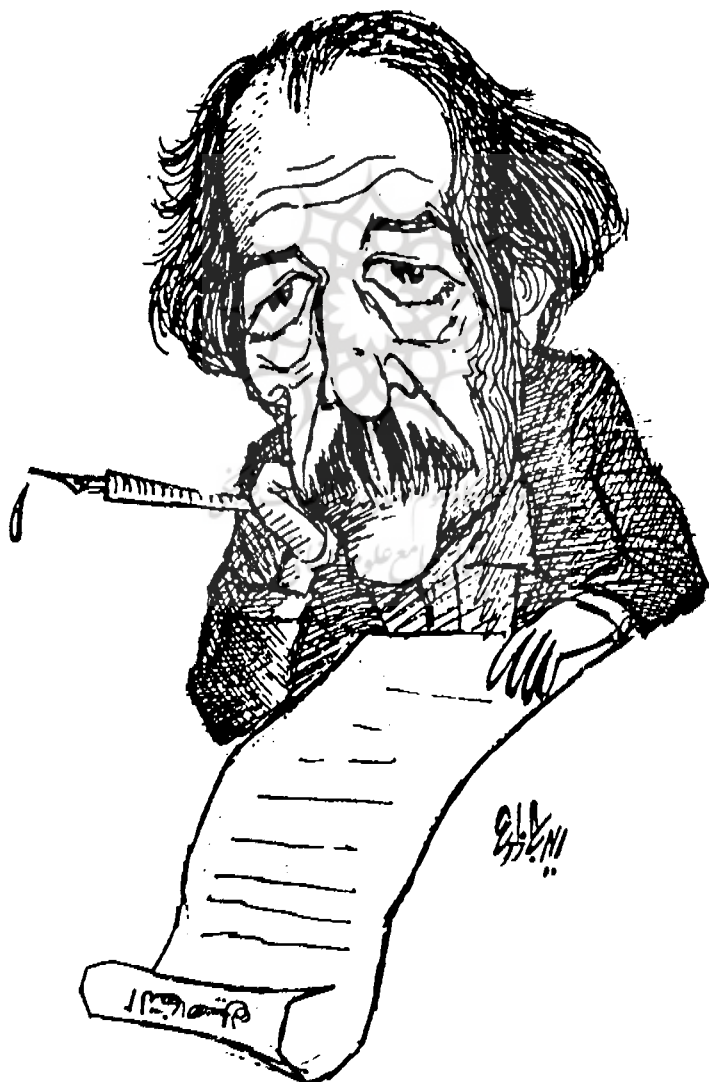


طنزپردازی توللی

یکی از هنرهای والای توللی طنزپردازی اوست. قطعاتی که با نام «التفصیل» در روزنامه های شیراز و تهران می‌نوشت، در زمان انتشار جنبه سیاسی و کوبندگی داشت، ولی امروز خواننده به گوشه‌های ادبی و هنری آن دقیق می‌شود و لذت می‌برد.

توللی دو مجموعه از طنزپردازیهای خود را به‌چاپ رسانیده: یکی التفصیل (۱۳۳۶) است و دیگر «کاروان» (۱۳۳۱). اما بجز این دو مجموعه آثار پراکنده دیگر هم در جراید و مجلات از خود به‌یادگار گذاشته است. مانند آنچه در دوره‌های راهنمای کتاب و یغما و وحید با نام «حکایتی طنز آمیز در شیوه نثر کهن» به چاپ رسانید و در آنها آثار بختگی و رسیدگی بیشتر مشهود است اگرچه تند و تیزی طنزهای روزگار التفصیل را ندارد. توللی مجموعه دیگری هم در طنز و هزل دارد که به‌چاپ نرسیده است.

درینجا گزیده‌هایی از «التفصیل» را به‌چاپ می‌رسانیم

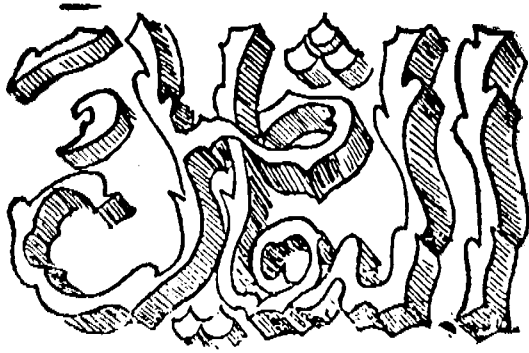


لطایف و ذوقیات توللی

نظر ملک الشعراء بهار درباره التفصیل

... سروش را از اول تا آخر مرور میکنم و لذت میبرم. راستی از لذت هم قدری گذشته، از هنرمندی و ذوق هیئت تحریریه خاصه از لطایف و ادبیات آقای توللی که مرا بیاد جوانی خود من می اندازد لذاذد وافر میبرم. من این جوان را ندیده‌ام اما از ذوقیات او میتوانم او را ندیده وصف کنم. در نظم و نثر ماهر است و امیدواری بسیاری در آینده باو میتوان داشت. میل دارم روزی او را در خدمت سایر دوستان عزیز فارس زیارت کنم. راستش در مقاله «پیچه» یکی دو نکته هم بر او گرفتم که لازمست بحکم پیری و پیش کسوتی گوشزد کنم. در صدر مقال نوشته شده بود:

«برقع موئین که از او تار ذنب سمندان قیرگون برهم بافند»
از این سطور چنین مستفاد میشود که ایشان سمند را بمعنی مطلق اسب گرفته، در حالتی که سمند نام لون اسب است نه نام جنس مطلق این حیوان و اگر شعر آگاهی سمند را بعنوان مطلق اسب آورده باشند چون قصدی از تعیین لون در بین نبوده است جایز است، ولی آنجا که پای رنگ و لون اسب بمیان آید مثل مسئله مانحن فیه که مقصود نویسنده رنگ سیاه اسب است، نبایستی سمند گفته باشند...



بقلم

فریدون توللی

✽ (حق طبع محفوظ) ✽

حق قلم آزاد است

تیر ماه ۱۳۲۴

چاپخانه شیراز

فریدون و التفاصيل

هنگامی که با فریدون در دبیرستان درس میخواندیم گاهگاهی چیزهایی مینوشتیم و برای یکدیگر میخواندیم. فریدون در شعر گفتن بیش از نثر نویسی دست داشت، ولی البته موضوع شعر و نثر ما منحصر بداستان شیفتگی کودکانه ما و تشریح تخیلات و هیجانهای راست و دروغی بود که روز و شب انیس دل ما بود ... هرچه میگفتیم از دل خود میگفتیم. ولی بتدریج تکرار قصه یکنواخت دل ما را خسته نمود و مخصوصاً چون بتدریج پی بردیم کسانی که ربه‌النوع آرزوهای ما شمرده میشدند مثل دیگر زادگان بشر بوده و هر یک دارای معایبی هستند و حتی بعضی حرکاتشان شباهت کاملی باطوار خنک و بیمزه عروسکهای متحرک دارد، این خنکی را بیشتر احساس نمودیم.

فریدون زودتر از من دچار این تحول روحی شد ... غزل گفتن را بمطایبه گوئی تبدیل نمود و مخصوصاً قصیده‌ها و قطعه‌های زیبا و شیوایی در پیرامون زندگانی خصوصی بعضی از رفقا و دبیرانمان سرود و پس از مدتی نیز سبک تازه‌ای برای نوشتن شوخیهای خود پیدا کرد. توضیح آنکه ما در دبیرستان از خواندن مقدمهٔ مرزبان‌نامه بینهایت در عذاب و خشمگین بودیم. بقدری این نثر مغلق و خسته کننده ذوق ما را معذب میداشت که راضی بودیم این مقدمه از برنامه درس ما برداشته شود و بعوض هر صفحه ده صفحهٔ عربی بیرنامهٔ ما اضافه گردد و یا بقول خود فریدون بجای هر کلمه یک ضربه شلاق نوش جان کنیم، زیرا با اینکه این مقدمه جزء نثر فارسی شمرده میشود فرا گرفتن آن از یک نثر سادهٔ عربی برای ما مشکل‌تر بود.

سوء تأثیر جملات پیچیده و ذوق کش مرزبان‌نامه در ذهن فریدون باندازه‌ای شدید بود که در اوقات بیکاری و ساعات تعطیل نیز بعضی از عبارات آنرا فراهوش نمینمود و باستهزاء از آنها یاد میکرد و در ضمن خود او نیز بتقلید این عبارات هزلیاتی بهم مییافت. دیری نگذشت که فریدون در این شیوه دستی پیدا نمود و بدین سبک رسالهٔ مفصل و مبسوطی تحت عنوان «التفاصيل فی شئون...» نگاشت.

پس از آنکه برای ادامهٔ تحصیلات بتهران رفتیم بذله گوئی فریدون همچنان ادامه یافت تا اینکه حوادث شهریور پیش آمد... تحصیلاتمان تمام شد و به شیراز آمدمیم.

در شیراز دوست ارجمند ما آقای عقیفی بمن پیشنهاد نمودند که سردبیری روزنامهٔ «فروردین» را که مدیریت آنرا در عهده داشتند قبول کنم و من باوجودیکه میدانستم نویسندگی در فارس، در کنام ارتجاع، چه موانع و مشکلاتی دربر دارد پیشنهاد ایشان را پذیرفتم و از رفیق دیرین خود فریدون خواهش نمودم که مرا تنها نگذارد و قرارمان براین شد که فریدون قطعات کوچکی بشیوهٔ همان التفاصيل برای درج در روزنامه تهیه کند.

با وجودی که در نوشته‌های اولیهٔ فریدون جنبهٔ مزاح صرف بر جنبهٔ انتقاد و

خورده‌گیری برتری داشت و حتی بعضی از این نوشته‌ها فقط از لحاظ هنر یعنی مهارتی که در نوشتن آنها بکار رفته بود جلب توجه میکرد، معهدا از همان اوائل استعداد مخصوص فریدون برای انتقاد و نشان دادن افتضاحات اجتماع... آشکار گردید و بتدریج در نوشته‌های فریدون حوادث روز نیز مورد بحث قرار گرفت و در این زمینه قطعاتی بوجود آورد که بعضی از آنها را میتوان در نوع خود شاهکاری شمرد. از آن جمله است قطعه «اسکناس». برحسب اتفاق این قطعه در موقعی منتشر شد که بعضی از مندرجات «فروردین» که در محیط مطبوعات فارس بیسابقه بود موجب نارضایتی جمعی از مقامات داخلی و خارجی را فراهم آورده بود. انتشار «اسکناس» در فروردین مزید بر علت شد و این نارضایتی را تشدید کرد و کار بجائی رسید که ما مجبور بتعطیل روزنامه شدیم. ولی این تعطیل چند روزی بیشتر طول نکشید و روزنامه از نو منتشر شد و تصادفاً هفدهم آذر و اختناق مطبوعات پیش آمد و «فروردین» ما هم یکسره تعطیل و خیال جمعی از رجال فارس... تامدتی آسوده گشت.

دیری نکشید که «سروش» جانشین «فروردین» شد و پس از انتشار چند شماره، مندرجات آن رونق و حرارت تازه‌ای پیدا نمود و از میان ما سه نفر یعنی من و پرویزی و فریدون که نویسندگی سروش را بعهده‌داشتیم فریدون بسبب روش مبتکرانه و مکتب تازه‌ای که برای خود ایجاد کرده بود بر ما پیشقدم و نوشته‌هایش مخصوصاً در توده‌های مردم مؤثرتر بود...

(مقدمه التفصیل)

جعفر ابطحی

توضیح آینه

در چاپ اول التفصیل ۷۶ قطعه آمده و در چاپ دوم ۷۵ قطعه. قطعه‌ای که کاسته شده «موریس» عنوان دارد. در سال ۱۳۴۸ (چاپ دوم) امکان طبع آن نبوده است. در چاپ دوم التفصیل توالی سبب نگارش هر یک از التفصیلهای را بیان کرده است و این نوشته‌ها خود خواندنی است. کارون در سه «دفتر» تبویب شده و بیست و دو قطعه است.

از تذکرة السفهاء

دیگر از شعراء بزرگ این قرن ابوالرطیل حمبل بن تنبل بن الدنگ، الملقب باحمق الشعراء است که تاریخ ولادتش به علت فوت قبلی والده ماجده مغفوره آن مرحوم نامعلوم و در سال وفاتش میان تذکره‌نویسان اختلاف است. گروهی فوت آن جناب را بسال سبع و عشرين و بضع مائه ضبط کرده و فرقه دیگر «بضع» را تحریفی از تسع دانسته و علت آنرا عدم توجه کاتب شمرده‌اند...

و همو است که سالیان دراز در دیوان معجز بیان مولانا به تتبع و تحقیق پرداخته و وجود طایر و در نتیجه اتوموبیل را در عصر وی معلوم داشته و عجبتر از همه اینکه انحصار دولتی طایر را نیز به ثبوت رسانیده است. استناد وی بدین شعر مولاناست

بیت

طایر دولتم از دست چو بیرون افتاد دجله شد دیده ام از اشک و بدل خون افتاد
جنابش را در فن قصیده سازی و غزل پردازی مقامی شامخ و منزلتی باسقی بودی و
مستزاد و رباعی را بغایت نیکو سرودی. دیوانش از چند هزار بیت متجاوز است.
تحصیلات خویش را در خدمت خواجه بدرالدین چابلوس بیابان رسانید و در سلک
مداحان امیر خوارزم منسلک گردید. شیواترین قصیده وی قصیده ایست که در وصف دم
اسب امیر سروده و صنعت تجاهل العارف را بکمال رسانیده، مطلع آن اینست:

یا رب این گیسوان یار من است یا دم اسب شهریار من است؟
صاحب تذکرة الحمقاء مینویسد که امیر را استماع این قصیده غرا چنان مقبول
افتاد که در حال ماده خری به آنجناب صلہ داد و مولانا ارتجالاً این بیت بشکرانه آن
سخاوت بروی فروخواند.

بیت

بخری مفتخرم کرد امیر مفت همسر بخرم کرد امیر
و همو گوید که میر شعر دوست ز شنودن بیت اخیر و صنعت تقطیع مفتخر به
مفت و خر، چنان بی تاب گردید که در زمان پالانی نیز بر خر علاوه کرد و مولانا دیگر
بار این شعر بالبدیبه ورد زبان ساخت.

بیت

امیرا مینهم پالان تو بر چشم خون پالا که پالان از تو خوشتر کرد گر شه لوء لوء لالا
این کورت جناس زائد پالان و پالا کار را بجائی رسانید که امیر بدست مبارک
خویش افساری نیز بر سر الاغ زده بتسم چنین فرمود:
«خذ یا صاحبی والله مارأیت شعراً احسن کشعرك»

مولانا را علاوه بر فنون شعر و کتابت در موسیقی نیز دستی پرتوان بودی و تنبک
را بغایت نیکو نواختی. مرویست که شبی در مجلس بزم امیر قلم تراش هندی از جیب
بر کشید و پوست ضرب بتمامی بردرید و با تنبک بی پوست چنان نواختن گرفت که حضار
از گریه بخنده و از سرفه به عطسه در افتادند. آنگاه شیوه بگردانید و همگان به خواب
کرد و چون نفیر از خفتگان برخاست چنان مستی گران بر کاسه ضرب کوفت که جملگی
از خواب شیرین بپریدند و دشنام آغازیدند.

مولانا در اشعار خویش بکرات بدین هنر مباهات نموده و این قطعه خود از آن
جمله است:

قطعه

مبین بظاهر آرام و وضع خاموشم اگرچه هست خموشی مرا بحضرت دوست
 من آنکس که چو آهنگ شاهکار کنم صدای کوس برآرم ز تنبک بی پوست
 و مولانا را فرزندان بسیار بودی که همگی بعداز وفات وی گدا شدند.

(از التفاصيل)

دیوان

... و دیوان بر وزن لیوان در عرف ارباب ادب سفینه اشعار را گویند که گویند
 از اوراق سپید ترتیب دهد و شیرازه آن مشید دارد و دیباچه مذهب کند و از تیماج
 و پوست و استبرق و کمخا و دیگر مصنوعاتش مجلد سازد و آن ابیات که بمروور حیات
 در... حکایت فراق و میامن وصال و محاسن خصال و مناقب حبیب و معایب رقیب
 و مصائب روزگار و مراتب افتقار و مکارم امیر و ذمائم وزیر و توصیف فضول و تعریف
 اصول و ستایش شجاعت و سفارش قناعت و فضیلت دلق و نصیحت بخلق از سر جد و
 هزل در قوالب گوناگون پرداخته است، بترتیب حروف در آن نگارد و برسم یادگارش
 بر صفحه روزگار گذارد، تا آیندگان را مطالعه این اشعار، سودمند افتد و ارباب تحقیق
 را ابواب توفیق گشوده ماند.

و در عرف سیاست ملل، اطلاق دیوان بر آن جایگاه کنند که در خطه هلدند بر صفت
 بلند بنا نهاده و داوران سترک بدان فرستاده و قاضیان بزرگ در آن کرده اند تا بدان هنگام
 که دول زورمند کمند آرز بر ضعیف افکنند و قلاده احتراز از هم گسلند و ستور وار
 از اصطبل وقار بیرون شوند و مزروع غیر بچرا گیرند، بتمنای ضعیف و تقاضای حریف
 افسار ایشان بدیوان سپارند و رفتار ایشان بتحقیق گیرند و بسبب این عدولشان بتازیانة
 عدل کیفرها دهند و عقابها نمایند تا جست و خیز فرو هلدند و عروتیز باز گذارند
 و بدائره پرهیز شوند و شگفت اینکه غارتگران انگلیس را بسبب آن جواسیس که بتدلیس
 و تلبیس بدان دیوان فرستاده اند، مایه وقاحت و قباحت بدانپایه است که چون ملل صغیر
 با حقایق گرایند و در مقام استحقاق شوند، پشت بدیشان کنند و مشت بدیشان نمایند و
 از سر سبقت بدیوان شوند و شکایتها کنند و حکایتها پردازند. زوال مظلوم باز خواهند
 و شرم ندارند و دیوان مزبور را «دیوان لاهه» نیز گفته اند...